

درباره خلق حضرت آدم

از بیانات

حضرت ملجأ الامجاد و ملاذ الاوتاد العالم الصمداني و العارف السبحاني
المؤيد بالتأیيدات الربانية و مبین الاسرار الالهية قطب العارفين و صالح
المؤمنين آية الله العظمى في الارضين المولي المؤمن

مولانا الحاج شيخ محمد حسن صالحعليشاه قدس الله سره العزيز

درباره خلقت حضرت آدم

خداوند به آدم و حواء می فرماید که هرچه می خواهید بخورید اما نزدیک به این درخت نشوید که بر خود ظلم خواهید کرد. حالا این درخت چه درختی است، معروف است که درخت عتاب است. اما اینها همه کنایات است چون عتاب خار دارد و مشکل بتوان به آن نزدیک شد. از آن جهت گفته اند که شاید هم این درخت باشد که هرچه ما داریم، درخت خاردار است، به هر کدام نزدیک شویم خار همراهش دارد. یا درخت انگور مثلاً، اگرچه در آن جا شیره و کشمش هم هست اما چیز دیگری هم هست که به آن مایه را می‌بازیم^۱ و آن را از بین می‌برد و امثال اینها را دارد.

آنچه در تورات است، به این عبارت است. البته نمی‌توان گفت: تورات باطل است بلکه تورات، منسوخ است. حکمی که امروز کرده اند و گفته اند که مثلاً صبح تا شب چنین کاری کنید، این کار امروزش درست است ولی اگر فردا بکنیم، درست نیست. حالا تورات اصلی، کتاب خداست، حکم خداست، در آن روز امر شده که این طور بکنیم. مثلاً در تورات دارد که گوشت شتر حرام است، مرده اش نجس است، اما در اسلام، هم گوشتش حلال است و هم شیرش، مرده اش (یعنی، پس از

۱. مقصود، شراب است که از انگور گرفته باشند.

نحر) هم نجس نیست که این برحسب ظاهر هم، با این که عقل ما، عقل بشر، به طور عموم خیلی ناقص است و نمی تواند پی به حقایق و حکمتها ببرد، مع ذلک اگر فکر کنیم، بعضی چیزهایش را می توانیم به عقل ناقص خودمان پی ببریم. البته تورات کنونی شاید تحریفهایی هم داشته باشد و چیزهایی هم که واقعیت ندارد مانند قضیه حضرت لوط و دختران و امثال آن در آن ذکر شده باشد، ولی تورات اصلی که کتاب حضرت موسی، علیه السلام، است غیر از این و مورد احترام اسلام است.

جمعیت بنی اسرائیل که مأمور بودند به بیرون رفتن از شهر خودشان و این که از مصر بیرون بروند، عقب جایی بگردند، برای خودشان جایی پیدا کنند، آن طوری که در تورات است به نظر در حدود ششصد و سی هزار قشونی داشت. حضرت دستجاتی معین کرد، پیرمردها هیچ، آنها یا عقب یا جلو باشند. زنها را نیز جدا کرد. مردها هم هر کدام از سن بیست تا بیست و پنج، برای خدمت نظام و وظیفه، تعیین فرمود. نظام و وظیفه، اول از آن جا آغاز شد، مردان بیست تا بیست و پنج ساله را موسی، علیه السلام، مسلح قرار داد و عده، این اشخاص مسلح تقریباً ششصد و سی هزار نفر شد. حالا ببینید چقدر جمعیت می شود! اقلّاً شش هفت میلیون جمعیت باید باشند که مسلحشان ششصد هزار نفر است. آنها اسباب و اثاثی داشتند که باید می بردند و حمل و نقلشان هم کار آسانی نبود، کامیون هم نبود که با کامیون حمل کنند. تمام این حمل و نقلها با شتر بود و بعضی جاها هم با الاغ، که در قضیه ای که گندمهایی را که حضرت یوسف به برادران داد، در تورات دارد که آنها را بر الاغهایی بار کردند ولی در قرآن هست که بر شترها بار کردند. در قرآن مجید "بَعیر" است که بار کردند ولی در آن جا آمده با الاغ حمل کردند، حال شتر باشد یا الاغ فرق نمی کند.

اینها را اگر بگوییم شش، هفت میلیون جمعیت در میان بیابان، اینها را

به شهری راه نمی‌دادند، وارد شهری نمی‌شدند، آذوقه نداشتند، نان نداشتند، لذا شترها را می‌خوردند، بعد همان‌جور به هر جا رسیده بودند، دیگر نمی‌توانستند بروند. این است که دستور داده شد دیگر شتر نخورند. تفسیر این لغت و عبارت موقتی است. این حرام کردن موقتی است، خوب حالا قرآن آنچه را که می‌فرماید غیر از آن است.

حالا در تورات طورهای دیگر است، مثلاً حتی در همین قضیه دارد که خداوند از دو درخت منع کرد: یکی درخت معرفت نیک و بد و یکی درخت قدرت. درباره درخت معرفت نیک و بد گفت: اینها خوب و بد را خواهند شناخت و خواهند فهمید و دیگر محتاج نخواهند بود که به آنها گفته شود، تورات این‌طور می‌گوید. و درباره درخت قدرت گفت: اگر قدرت پیدا کنند بعد زورمان به آنها نمی‌رسد که از بهشت بیرونشان کنیم! ظاهر عبارات این است. حالا این توراتی که فعلاً هست، نمی‌توان گفت اصل تورات است. و آنها قدری از تقصیر را هم به گردن ایرانیها می‌اندازند. آخر چون در جنگهایی که کردند، اینها را اسیر کردند بعد که حکم شد از طرف پادشاه ایران که اینها را پس دهند بزرگان آنها در تورات دخالتهایی کردند، کم و زیادهایی کردند و بعد دادند و خود تورات را هم که آنها هم پیش از این که به آنها بدهند نداشتند زیرا تورات نزد کهنه و بزرگان بود و در معبد جای داشت و همه کس را بدان دسترس نبود تا این که حضرت عزیر گفت: من حفظ دارم و به این جهت بود که از حفظ کتاب تورات را نوشت؛ از این رو گفتند: او پسر خداست؛ "عزیر ابن الله".^۱ و گفتند: کسی که همه تورات را حفظ داشته باشد، او پسر خدا می‌شود. خدا که نیست، پس، پسر خداست. و در کتابهای خودشان هم هست و به واسطه دستبردهایی که شده است، مأخذ نیست که ما بتوانیم بگوییم همین توراتی که در دست دارند و برای ما ترجمه کرده‌اند تورات موسی و تورات

۱. وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ (سوره توبه، آیه ۳۰).

اولیه است. حالا چیزهایی است که پیش ما، پیش اصحاب هوش، که به هر حال این حکم، حکم او نیست، مثل قضیه لوط و دختران و مثل قضیه داوود و امثال اینها. از این قضیه‌ها پیدا است که تورات دست خورده است ولی به هر حال ظاهر تورات این طور دارد: آدم و حوّا، نزدیک درخت نمی رفتند. می گوید: شیطان بر آنها مجسم شد و گفت که آیا می دانید این درخت چیست و برای چه شما را از خوردن آن نهی کرده اند؟ شیطان گفت: این برای همین است که شما خوب و بد را نفهمید و آن هم برای این است که قدرت نداشته باشید. و به اصرار شیطان که می خواست آنها بخورند، اینها نزدیک درخت معرفت نیک و بد رفتند و از آن خوردند. فوری تا از درخت معرفت نیک و بد خوردند، دیدند لختند. و می خواستند خودشان را بپوشانند، در این بین، خداوند و ملائکه برای رسیدگی باغشان آمدند و هر چه صدا زدند، پیدا نشدند و آنها را ندیدند. بالاخره گفتند: معلوم می شود که آنها از این درخت خورده اند. تا این که از درخت انجیر برگ گرفته، به خودشان پوشانند. خداوند گفت که اینها را بیرون کنید که از درخت معرفت نیک و بد خورده اند و معرفت پیدا کرده اند و اگر بنا باشد که از آن درخت دیگر هم بخورند (درخت قدرت) کار مشکل می شود، پس آنها را بیرون کردند.

خیلی از این نکات است که پیدا است که در موضوع تغییراتی پیدا شده، ولی اینها هم حالا شرح دارد. چون وسوسه کرد شیطان برای این که ظاهر کند بر آنها آنچه را که از آنها، از بدیهایشان، پوشیده است. و گفت: خداوند نهی نکرده است شما را از این درخت که اگر بخورید آن وقت دو ملک خواهید بود یا این که از خالدین خواهید بود، همیشه ماندگار و مخلّد خواهید بود و قسم خورد که من برای شما از ناصحینم. برای آدم و حوّا قسم خورد.

این است که وقتی که خداوند بر آدم اعتراض فرمود، آدم به گردن حوّا انداخت که این زن مرا فریب داد و الا فریب شیطان را نمی خوردم. از او هم پرسیدند، گفت که نام تو فریبم داد، نام تو، چون به نام تو سوگند خورد. حالا آدم و

حوّا گفتند: ما فریب نام تو را خوردیم، او قسم خورد برای ما، چون کسی نام تو را بدون جهت نمی‌تواند ببرد. اینها این عذر را آوردند و بعد هم گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا! بله، آن وقت که فهمیدند اشتباه کردند، خطا کردند، اقرار به خطایشان کردند و عرض کردند: پروردگارا ما که ظلم کردیم، مایه را باختیم، اگر تو نبخشی و ترحم نکنی و از مایه دیگری سرمایه بعدی ندهی دیگر ما باخته‌ایم و از زیانکارانیم.

ولی به شیطان خطاب رسید که برای چه؟ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ! من تو را امر کردم، چه چیز تو را وادار کرد که اطاعت نکردی؟ او جواب داد: برای این که من بهتر از او بودم. معلوم می‌شود اشتباه کرده‌ای (العیاذ بالله)! بله، یعنی، من بهتر از اویم؛ من از آتشم و او از خاک، آتش خیلی بهتر از خاک است. او می‌خواست کار خودش را تصحیح کند و این عذر را آورد. آدم از اوّل تقصیر و قصور خودش را قبول کرد و رفت و خداوند او را مجدّداً باز برگردانید، و بهتر و بیشتر به او عنایت کرد.

اینها همه، اشاراتی است، برای این که انسان در هر موضوعی، جزئی و کلی، باید فکر کند. بعضی اخبار دارد به این که آدم و حوّا رفتند برگ بچینند، هیچ درختی اجازه نداد، سر شاخه‌ها مرتب بلند شدند تا این که نتوانند برگ بچینند، برای این که مقصّر بودند. آنها را مقصّر نزد خداوند دانستند و اطاعت نکردند. ولی انجیر پذیرفت، و چون انجیر این طور کرد، خداوند هم گل به او نداد ولی در بعض اخبار است که چون حبس ترحم بر پناهنده در او ایجاد شد، میوه‌اش را طوری قرارداد که دیگر پوست نداشته باشد و همه‌اش خورده شود. که اخبار دیگر دارد که باقی درختها هیچ یک ترحم نکردند. در صورتی که بر کسی که در حال گرفتاری و سختی است باید بر او ترحم کنند ولی انجیر ترحم کرد. و بعد هم در این که کجا پیاده

۱. سورة اعراف، آیه ۲۳.

۲. سورة اعراف، آیه ۱۲.

شدند، یکی را در سرانديب^۱ پياده کردند و ديگري را در جدّه.

در سفر اولی که به حج رفتيم، يادم درست نمانده است حدود پنجاه و پنج سال پيش بود، در آن جا چیزی شبیه به قبر ساخته بودند که در دو طرف آن دو ديوار بود که خیلی باریک آنها را ساخته بودند؛ ولی به نظر من عرضش به قدر همین اتاق یا قدری از عرض این اتاق بیشتر بود. مثلاً دو قدر این فرض کنیم، و صد و سی قدم قدش بود، وسطش را هم می گفتند که این جا جای نافش است. گفتيم: خوب، اينهايش درست، مادر که این قدر بلند بوده ولی اولاً: این بلندی به این باریکی نمی شود برای این که خیلی باریک می شود و گذشته از این، مردی، پدری که بخواهد بين القدمينش پنجاه فرسخ باشد، آن وقت همه قد زنش صد و سی قدم می شود؟! این خیلی متناسب نیست. حالا این را ساخته اند! خلاصه اينها (آدم و حوا) رفتند و قصور و تقصير خود را ملتفت شدند و "رَبَّنَا ظَلَمْنَا" گفتند و فهميدند که ظلم کردند. شيطان نفهميد و غرور داشت و خودش راديد و گفت: "أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ"، اينها "رَبَّنَا ظَلَمْنَا" گفتند و خداوند این را می پسندد، آنچه خدا می پسندد، گریه و زاری است. بله، گریه و زاری در درگاه خدا. نه عجب و خودخواهی و انانیت مانند شيطان.

فاطمه زهرا، سلام الله عليها، دختر پيغمبر، همواره در صدد بود که امر پدرش را اطاعت کند، بر فرض که امر هم نبود، ميل او را درک می کرد و این طور بود. خوب، این اول درجه اطاعت است. بالا درجه اش همین است. محتاج نبود به این که کسی به او بگوید که این کار را نکن، می فهميد که ميل اوست و به ميل پدر بزرگوارش و بعداً شوهرش رفتار می کرد. این است که اول در مقام اطاعت بود. روزی پيغمبر، صلی الله عليه و آله، به خانه اش آمدند، نگاهی کردند و فوری برگشتند. شاید کاری بود، عجله ای بود، یکی آن جا منتظر بود، همه جور ممکن است؛ ولی این زن

۱. نام کوهی مشهور در جزیره سيلان که آدم صفي از بهشت به آن جا فرود آمد و نقش قدم او در آن جاست.

نگفت که مثلاً ممکن است چنین چیزها باشد. خیال کرد که پدرم آمد و برگشت، علتش چه بود که این چنین زود برگشت و ننشست؟! فکر کرد، دید هیچ فرقی با سابق نداشته به جز این که در خانه اش یک پرده ای آویزان کرده است. امروز فلان کس یک پرده ای آورده و از کجا پرده ای رسیده و در خانه آویزان کرده، که دیروزش نبوده است. فوری پرده را باز کرد و پیچید و فرستاد خدمت پیغمبر که این را به هر که می خواهی بده. این است که حضرت، هم خوشحال شدند و هم گریه کردند. گریه کردند از خوشحالی که یک چنین فرزندی دارند که این قدر مراقب اطاعت امر است. با وجود این می داند که چه چیز به دردش می خورد، با همه زندگانش، با همه عباداتش، با این که خوب، آن شوهرش و این فرزندان را می بیند، آن پدرش را می بیند، مع ذلک می فهمد که هیچ چیزی به درد او نمی خورد مگر گریه هایی که در نصفه شب، از روی شوق و خوف کرده است. به علی، علیه السلام، (این هم باز نکته ای دارد.) عرض می کند که امانتی دارم، آن گریه ها را در شیشه ای جمع کرده ام، آن شیشه را با من دفن کن. حالا ظاهراً این جا گیر کرده اند که هیچ خبری، حدیثی، روایتی ندارد که شیشه ای را با او دفن کرده باشند. او هم دروغ نمی گوید، این را ما مسلم داریم، نه تنها ما شیعه ها، اهل سنت هم می گویند: او هرگز در مدت عمرش دروغی نگفت، هیچ جور خطایی نکرد، این مسلم است. اگر او می گفت و می مرد و علی هم دفن می کرد این هم شکی نیست. پس چه شد؟ منظور آن حال آخر است که هرچه کرده بود در نظرش می دید. آن گریه هایی را که می دید، باطن آن را می دید نه این ظاهرش را. پس او آن گریه ها را می دید که ملائکه آنها را برای او در شیشه دلش ضبط کرده اند و گرنه خودش این کار را نکرد زیرا این خودخواهی و خودبینی است. یک روضه خوانی عبارتی می گفت که بله، هر وقت گریه می کرد دستمالی به چشمش می گرفت و آن را فشار می داد و آبش را توی شیشه می کرد! شنیدن آن هم باعث تعجب و بلکه خنده آور است، این طور اشک به درد نمی خورد، آب کال شور گناباد هم هست که شور

است، این به درد نمی خورد. آن که نفهمد و از روی عجز و زاری یا ندامت شرمساری پیش خدا گریه کند، آن خودش نزد خدا محفوظ است و محتاج نیست که آن دستمالی داشته باشد یا در شیشه ضبط کند بلکه ملائکه ضبط می کنند و در موقع مرگ آنها را می بیند. ملائکه همه جورش را دارند، شیشه هایش را هم که در آن جا منظم و مرتب است، می آورند. و نیز اشاره است به این که تا رضایت علی نباشد، مؤثر نیست چون او صاحب ولایت کلیه است.

مقصود آن حالت است که به درد می خورد که با وجود اینها، آدم و حوا با دوری از همدگر گردش کردند، گریه کردند، هر دوشان، آن جدا و این جدا، تا به هم رسیدند. وقتی به هم رسیدند که رَبَّنَا ظَلَمْنَا كَفْتَنَد. وقتی از دوری و رنج دوری فارغ شدند که اقرار به ظلمشان کردند و از خدا خواستند یعنی، فهمیدند که هر چه هست مال خودش است که اگر چیزی به ما نمی دادی ما هیچ چیز نداشتیم. هیچ سرمایه ای نداریم مگر همانی که خودت داده ای. آن وقت گفتند و همدیگر را شناختند.

در اخبار دارد که او از آن طرف آمد و این هم از این طرف (از جدّه تا عرفات تقریباً ۱۶ فرسخ است؛ ۱۲ فرسخ است تا مکه و ۴ فرسخ تا آن جا، البته فرسخ عربی است که کوچک است.) که چند مدتی این جوری گفتند. سالش را هنوز معین نکرده اند ولی آدم از سران دیب هند آمد. این قدر! این اندازه ای است که نشان می دهد کوشش مرد چقدر باید باشد و کوشش زن، چقدر.

این قدر گریه کردند و رَبَّنَا ظَلَمْنَا كَفْتَنَد که وقتی دیگر درست فهمیدند و دانستند و اقرار کردند به تقصیر خودشان، متعاقباً در این جا به هم رسیدند و شناختند و آن روز را "روز عرفه" (شناختن) می گویند و این بیابان هم "عرفات" نامیده شد. این است که در آن جا وظیفه مؤمنین که وقتی می روند به مکه، در حج، در عرفات این است که دعا کنند. وقوف به عرفات فقط برای دعاست. بله، پای آن کوه (جبل الرحمة) دعا کنند و از خدا بخواهند، که روزه در روز نهم در آن جا

مستحب است مگر برای آن که ضعف پیدا کند که نتواند دعا کند که در آن روز، روزه مکروه است و اگر طوری بشود که هیچ نتواند، این روزه حرام می شود که روزه عرفات این طور است که منظور در آن جا دعا است. و باید این روز مناسبت با حال دعا داشته باشد که همان طور که گفتیم مناط حال دعا است.

این دعای کذایی، دعایی که از حسین بن علی، علیهما السلام، است که همان طوری که لقب خود آن بزرگوار، لقب معنویش، سید است (سید یعنی آقا، آقا یعنی چه؟ یعنی هیچ نقصی در او نیست، آقای مطلق، آن که لقب خدایی است سید است.) همین طور دعایش هم سید دعاهاست. در دعای عرفه حسین بن علی هست که آن بزرگوار در چادرش چه کرد و چه کرد که بیرون آمد رفت و غسل کرد. از غسل کردن هم که برگشت، رفت پای کوه عرفات ایستاد و مناجات کرد. اول سپاس حق را ذکر کرد و نعمتهایی را که خداوند داده است. نه نعمتی که خیال کنیم مثلاً پول داده، نان داده، آب داده، برنج داده، گوشت داده یا این که گوش داده به چه جور و به چه خواصی و به چه شکل (ساختمانش را که حال می فهمند که آنچه را او فرمود، آن درست است نه آنچه را که اطباء یونان گفته اند)، چشم داده به چه شکل، چه جور، بله خوب پیدا است که آن را توی آب شور مثلاً قرار داده که این قدر متناسب است. همین غذایی که ما می خوریم، همه اش در چشم چه می شود؟ در کجا چه جور می شود؟ در آن جا آبش چه خاصیت پیدا می کند؟ در گوش چه جور می شود؟ همین آب است که خورده می شود، چه اثری پیدا می کند، چه رنگی پیدا می کند و همین طور دارد نعمتهای وجودی را که یکی از آن نعمتها این است که می فرماید: چطور شکر کنم که مرا در زمان جاهلیت به دنیا نفرستادی، در زمانی که همه جا را کفر فرا گرفته بود، همه مشرک بودند، اگر در آن روز در میان آنها پیدا می شدم من هم مثل آنها بودم. واقعاً هم، خوب، همین نکته ای است که می فرماید. ما خودمان، مثلاً اگر در میان همسایگانمان در ترکیه یا آن طرف افغانستان، متولد شده بودیم ما هم در میان اهل تسنن و سنی بودیم، بله، در

آن طرف، اگر یک قدم آن طرفتر ما را خلق می‌کرد ما هم مثل آنها مسیحی می‌شدیم. طرف دیگرش را نگاه کنیم، ما هم اقرار به خدا نداشتیم. پس مفت و مسلم به ما داده است.

این جا عرض می‌کند: چطور من شکر این نعمت کنم. نعمتهایی را که خدا داده ذکر می‌فرماید، آن وقت نعمتهای واقعی را، بله، خدایا، تو چه کرده‌ای و من چه کرده‌ام و تو بخشیدی، تا آخر دعا که واقعاً هم سوزناک است و همه نعمتهای او و خطاهای وجودی خود را می‌شمارد و به درگاه خداوند ملتجی و متوسل می‌شود.